

Tears On A Withered Flower

Uploader

The Owl

Translator

Sonson

Editor

Daki & Nami

Director

Lian



گلوٹو لڑتیم ترجمہ و ادیت انیہ سگل

ماموریت!

یک ساعت قبل از بسته شدن فروشگاه.

آماده‌ای؟

می‌خواهم کالاهایی که دقیقه‌ی آخر توی فروشگاه باقی‌موندن رو بخرم. هدفمون اینه

این جا خیلی شلوغه، پس مراقب باش گم نشی و دنبالم بیا.

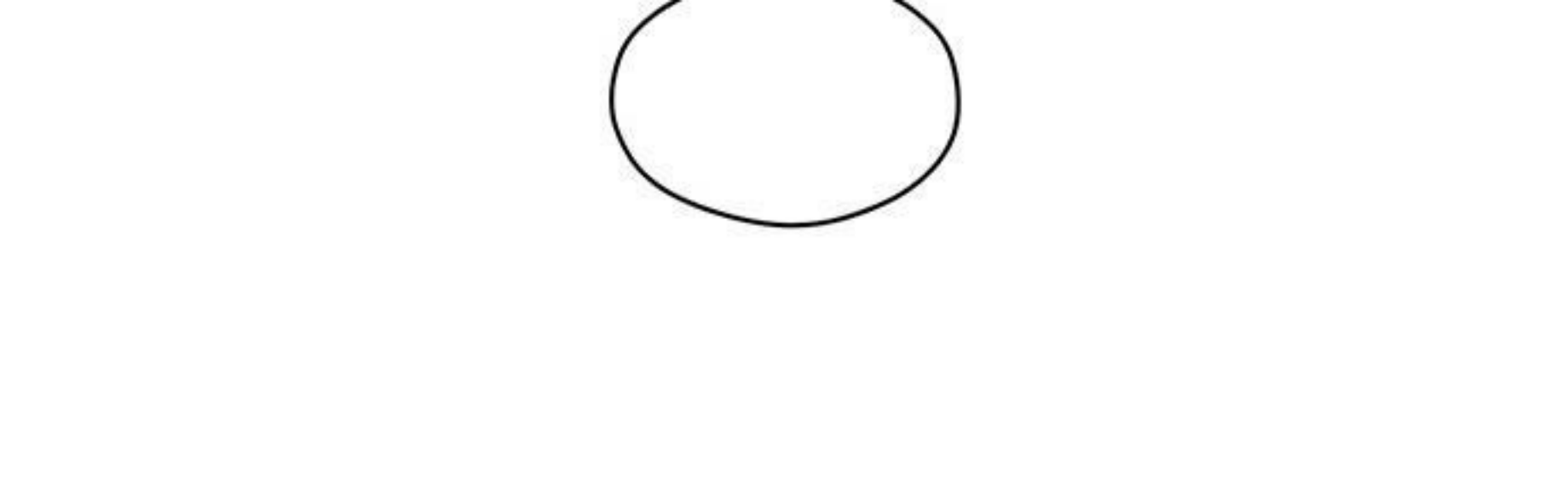
فردا صبحونه چی بخورم؟

این یکی هم سوپ جلبکه؟ یا نودل با آرد کندم...؟

میگه ما فقط با همدیگه رابطه‌ی جنسی داریم،

اما الان،

مثل خانم‌هایی شدی که دارن خودشون رو برای خونه‌داری آماده می‌کنن.

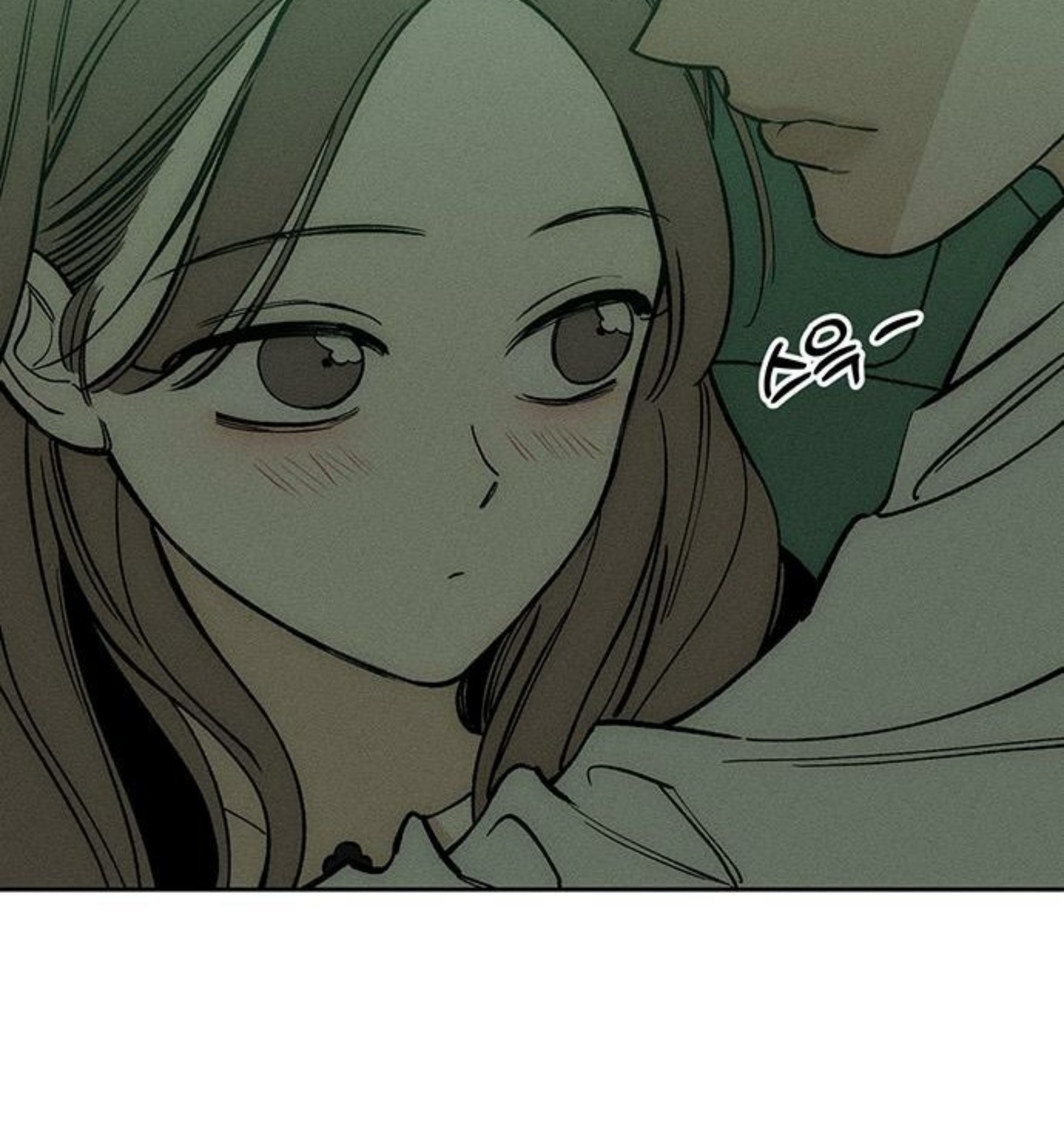


کارم تموم
شد~

کمر بندت
رو ببند.

من خیلی
خسته‌م اوپا، خودت برام
ببندش.

باشه، چشم.



ماشینم رو
عوض کنم؟

؟ خوبه که، چرا
می‌خواهی عوضش
کنی؟

همین
طوری.

حالا دیگه
تو با ماشینم رانندگی
می‌کنی، اوپا.

فکر کنم
بهتره یه ماشین خفن‌تر
بخرم که بیش‌تر بهت
بیاد.

مگه ماشین از
اون دسته وسیله‌ه‌ست که
بشه انقدر راحت عوضش
کرد؟





اگه می‌خوای ماشین بخری،
پس حتماً به پول درشت پیدا
کردی، هوم؟

حقوق
ما که خیلی زیاد
نیست.

درسته.



می‌تونم...
بکوبمش به دیوار و از بابام
بخوام که برام یه ماشین جدید
بخره، این‌طوری ماشینم رو
عوض می‌کنه، نه؟

بابام همیشه به هیچ‌کدوم
از حرف‌هام نه‌نمی‌گه!



یون آری
خیلی سرخوشه یا هنوز به
سن بلوغ نرسیده؟

خیلی خنده‌داره،

همچین آدم‌هایی حتی
ظاهرشون هم با کسایی مثل
ما متفاوت،

برای همین بهش جذب شدم.



بدون هیچ ظاهرسازی یا ادعایی،
راحت این حرف‌ها رو به زبون میاره.

اون دختریه که زیر بال و پر پدر و
مادرش بزرگ شده و اون‌ها تحت هر
شرایطی حمایتش می‌کنن.

اوه سر په هوارې دوش، پا
بقیه فرق می کردویه
وقت های...

...پا عث میشد حس خفگی
بهم دست بده.

بیا فوراً
نریم خونه، دلم می خواد
بریم سر قرار.

همیشه از خونه میام سر
کار، از سر کار میبریم خونه

من خسته‌م،
قرار چی آخه؟ بیا توی
تعطیلات بریم.

ایش، تو هم که
همیشه خسته‌ای.

این جور
مواقع مثل پیرمردها
میشی.

چون آجوشی تو
محسوب میشم.

.....

اوپا.

می خوای بچه
درست کنیم؟



این چه حرفیه
دیگه؟

منظورت چیه
که متوجه منظورم
نمیشی؟ دارم میگم بیا
ازدواج کنیم.

نمی‌تونی
در مورد این مسائل یکم
جدی‌تر باشی؟



خیلی وقته
که دارم با جدیت بهش
فکر می‌کنم...!

هنوز به
سنی نرسیدی که بخوای
بحث ازدواج رو پیش
بکشی.

هه‌هه
خندیدم، ۲۶ سالمه و
به اندازه‌ی کافی بزرگ
شدم.



خودت گفتی
با همدیگه ازدواج می‌کنیم، پس چرا
هر موقع بحثش رو پیش می‌کشم
میگی که هنوز زوده؟

اوپا، تو فکر
می‌کنی من هنوز
بچه‌م...!

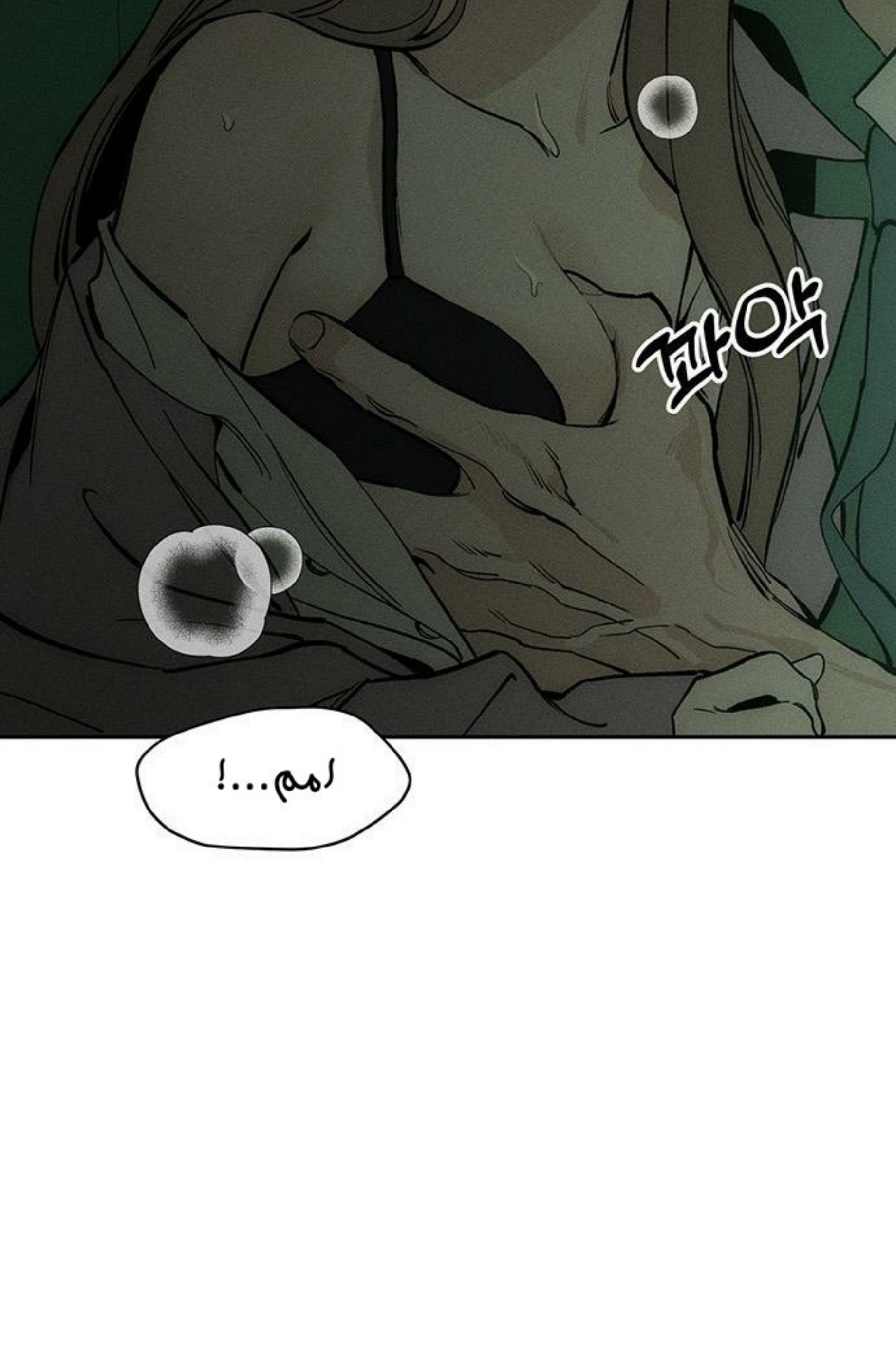


اوه...!

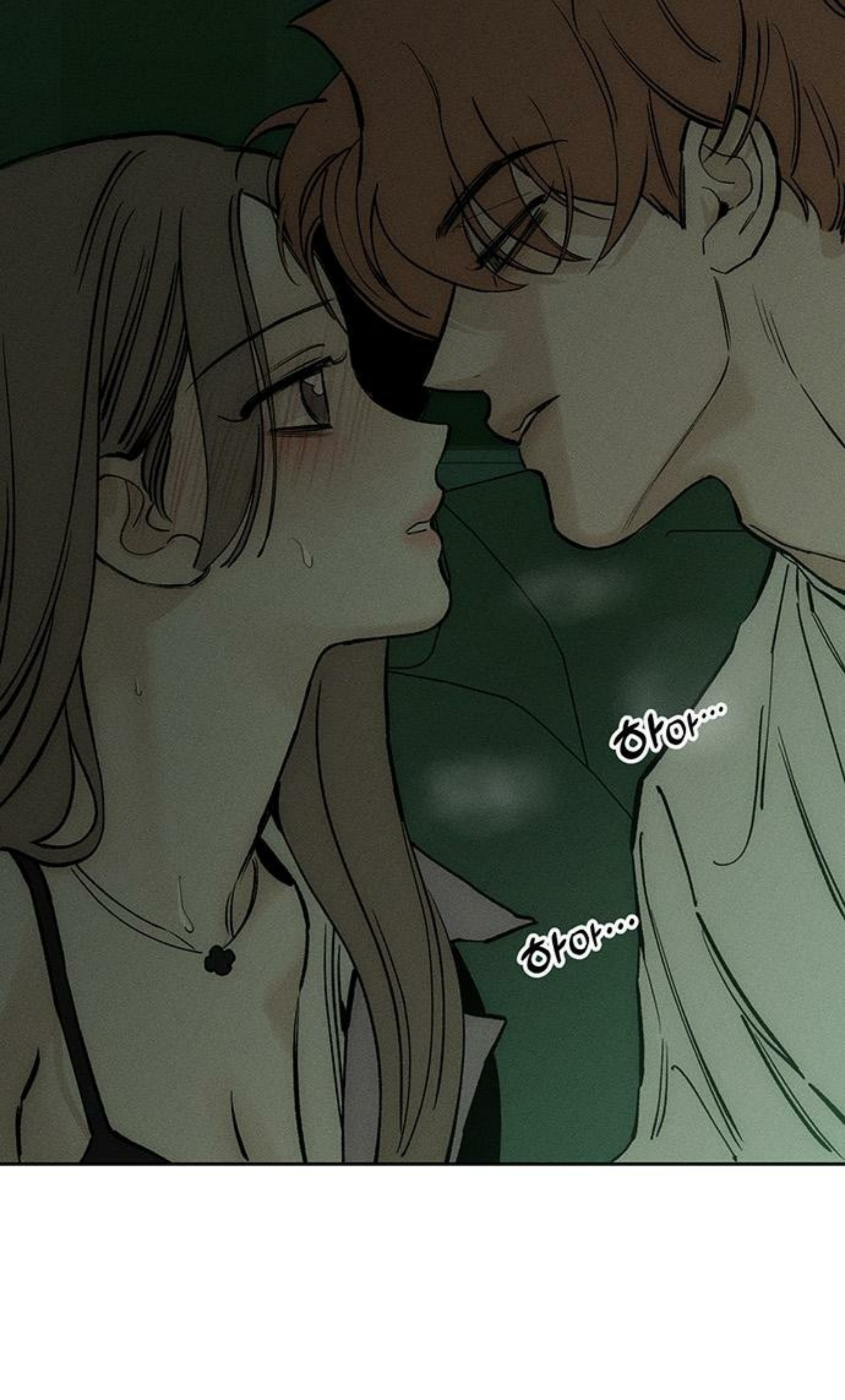


اوه.

آه

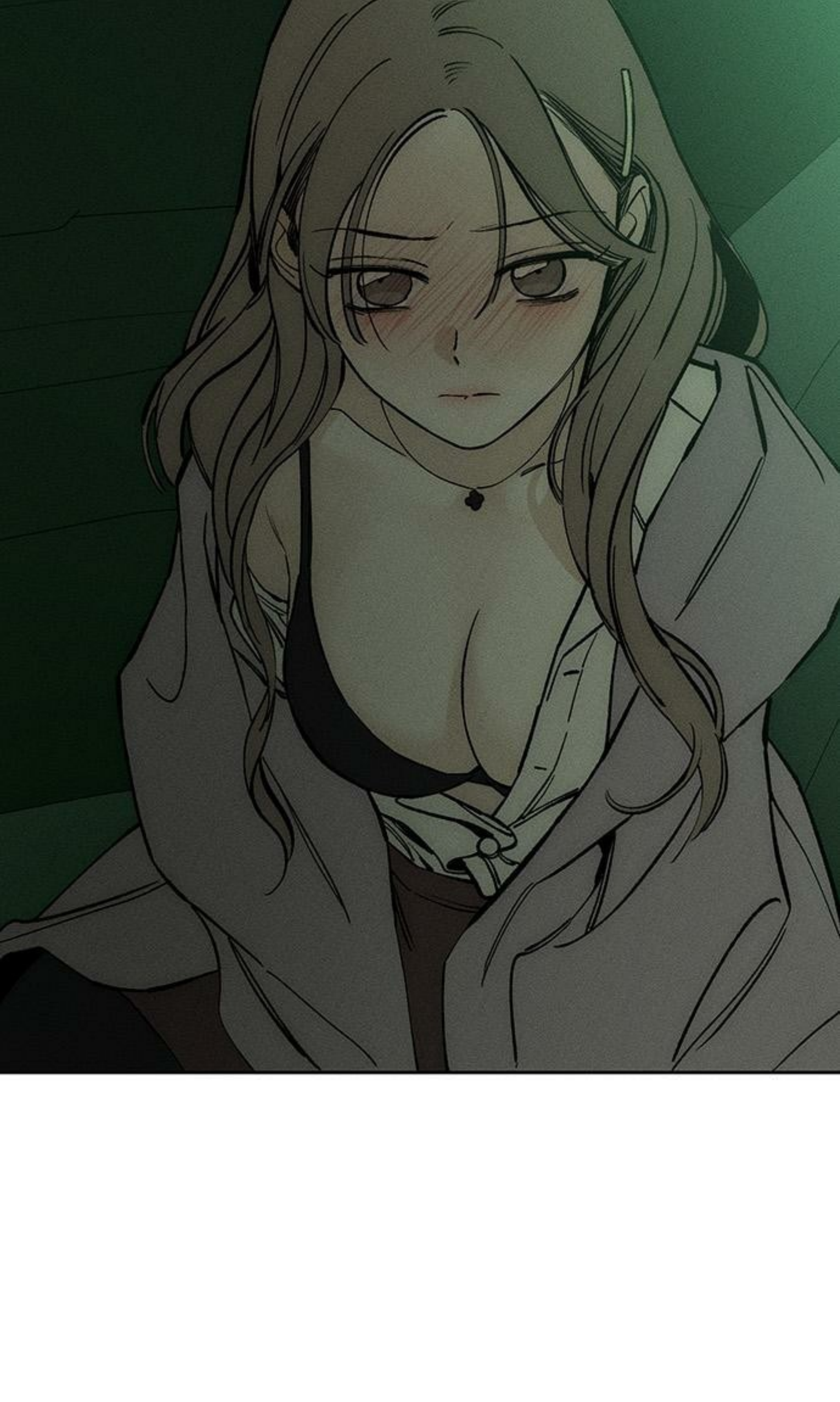


اوه...!



تو بچه
نیستی.

همین.



خیلی روی
مخی!

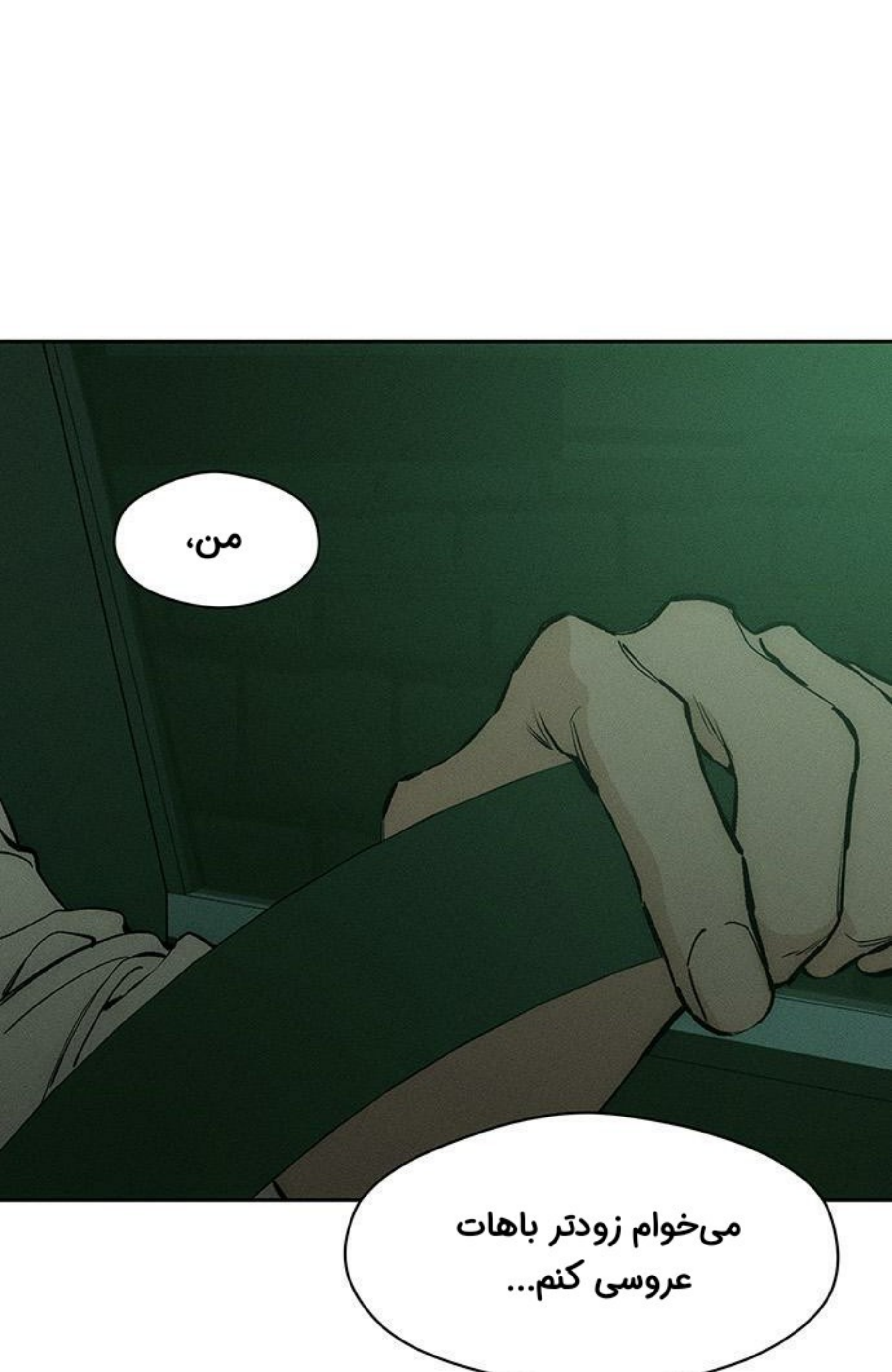
همیشه همین کار
رو می‌کنی.



می‌دونم
خیلی دوست دارم
و نمی‌تونم چیزی
بهت بگم.

چه خوش قیافه
باشی چه نه.

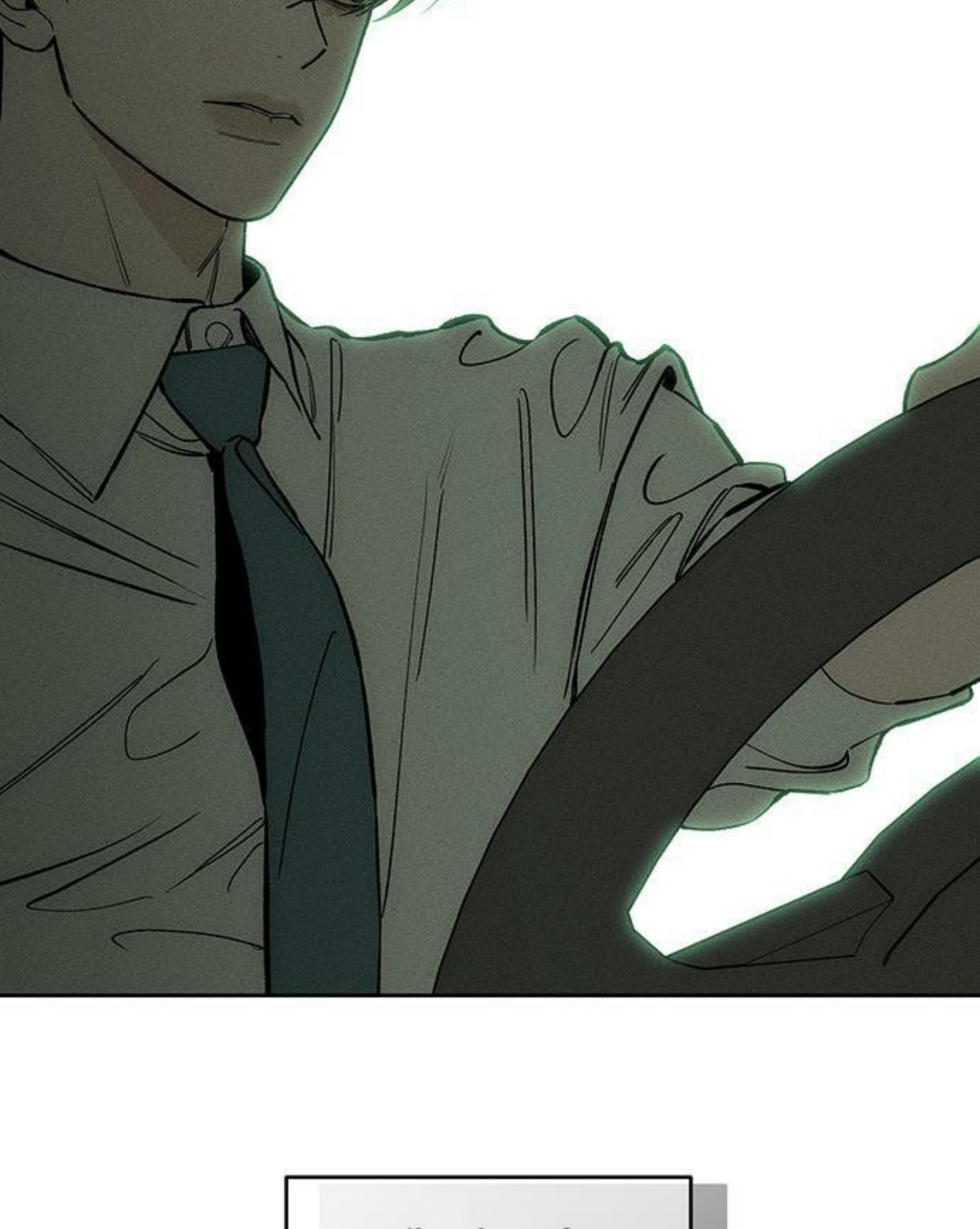
...فقط یکم دیگه
دندون روی جیگر بذار.
قول میدم من هم جدی
جدی بهش فکر کنم.



من،

می‌خواهم زودتر باهات
عروسی کنم...

آه،



کم دارم از
دستش خسته
می‌شم.



بیا داخل.

امروز خیلی
خوش گذشت.

ممنونم که باهام
وقت گذروندی.

من بیش‌تر ازت
ممنونم.

حتما وقت گذروندن با
این آجوما خیلی کیف
نمیده.

پس من دیگه
میرم.



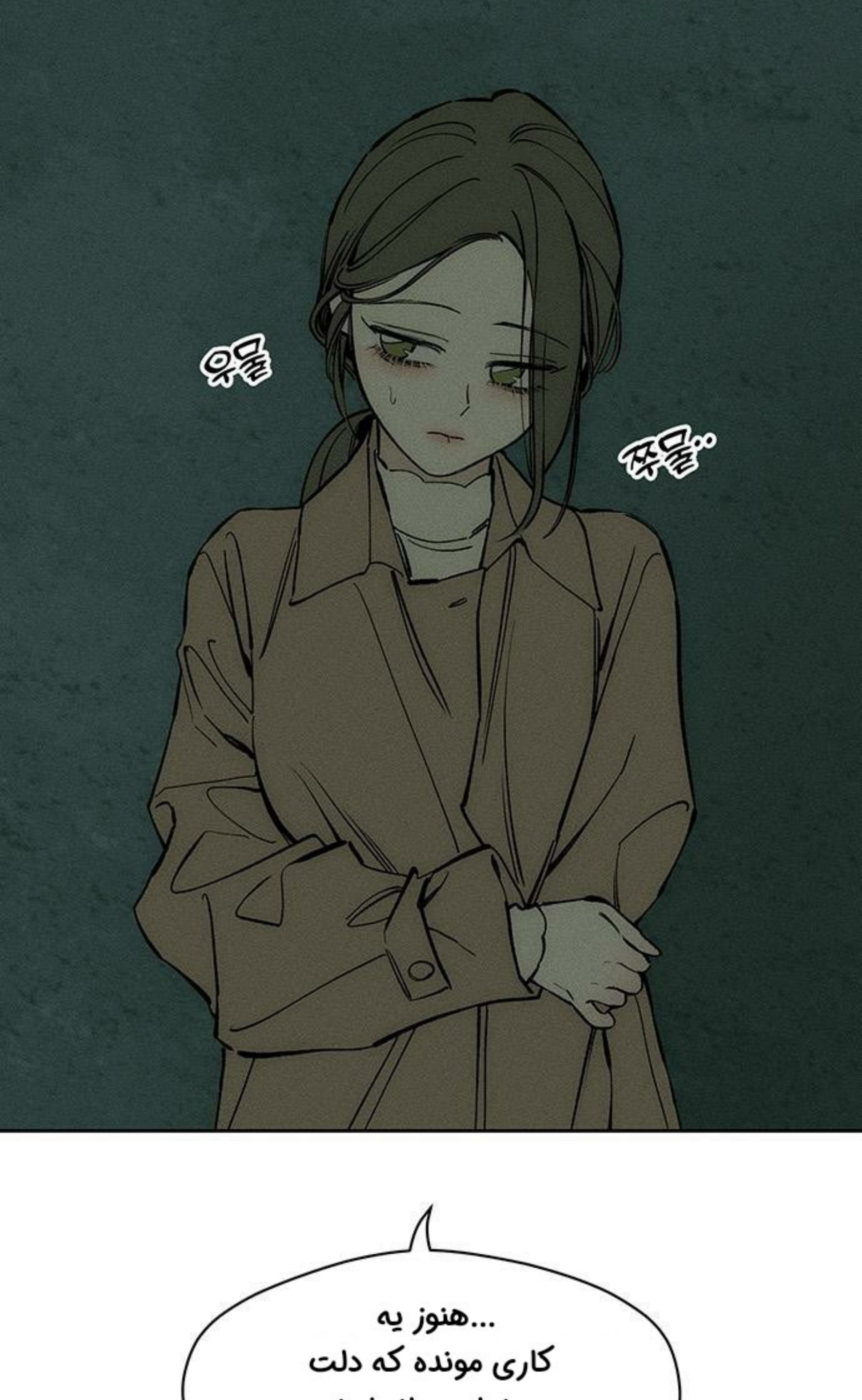


اوه...

...می‌خواهی
بری...؟



اوهوم.



یه لحظه
صبر کن.

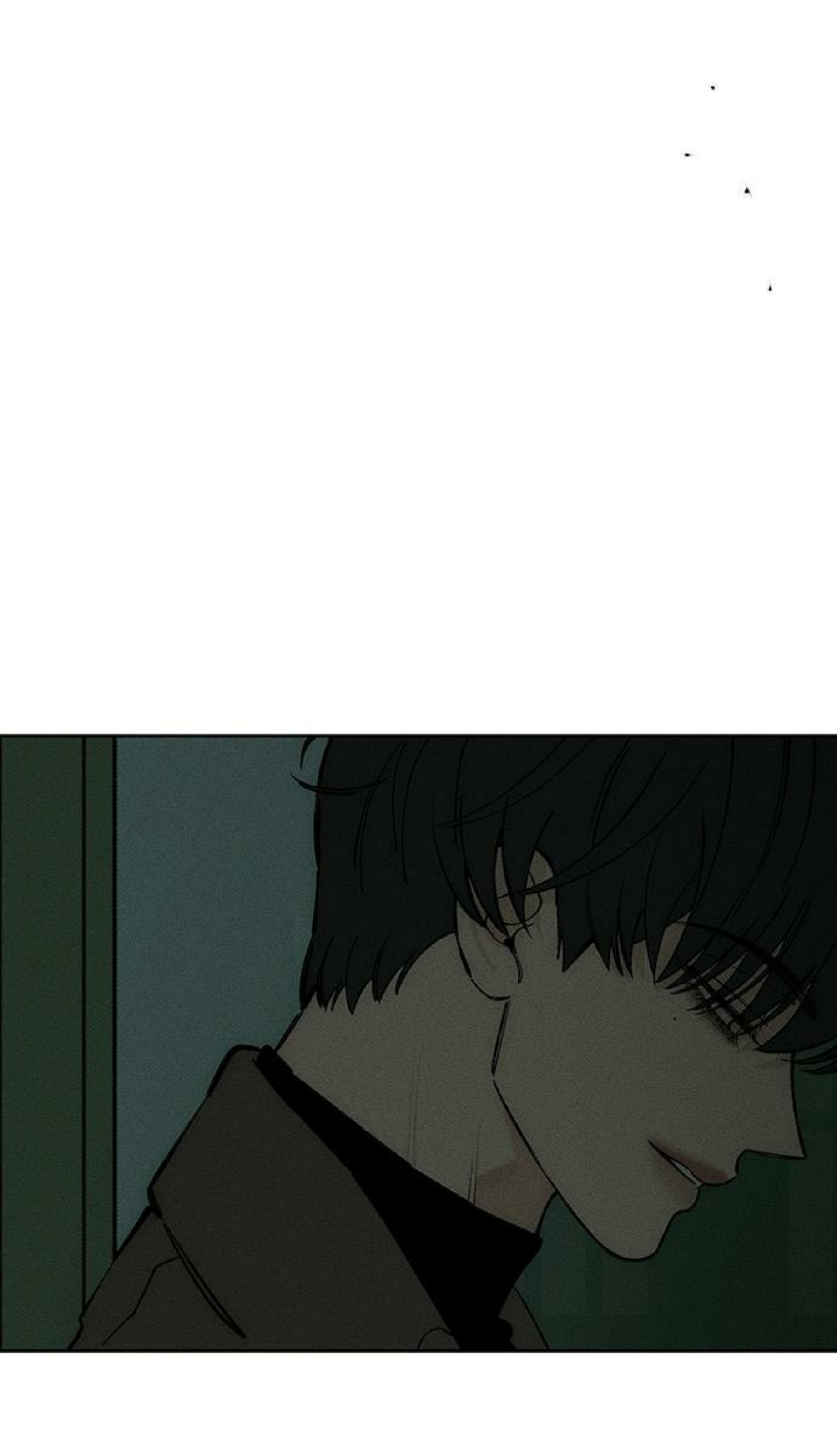


...هنوز یه
کاری مونده که دلت
می‌خواست انجامش
بدی.

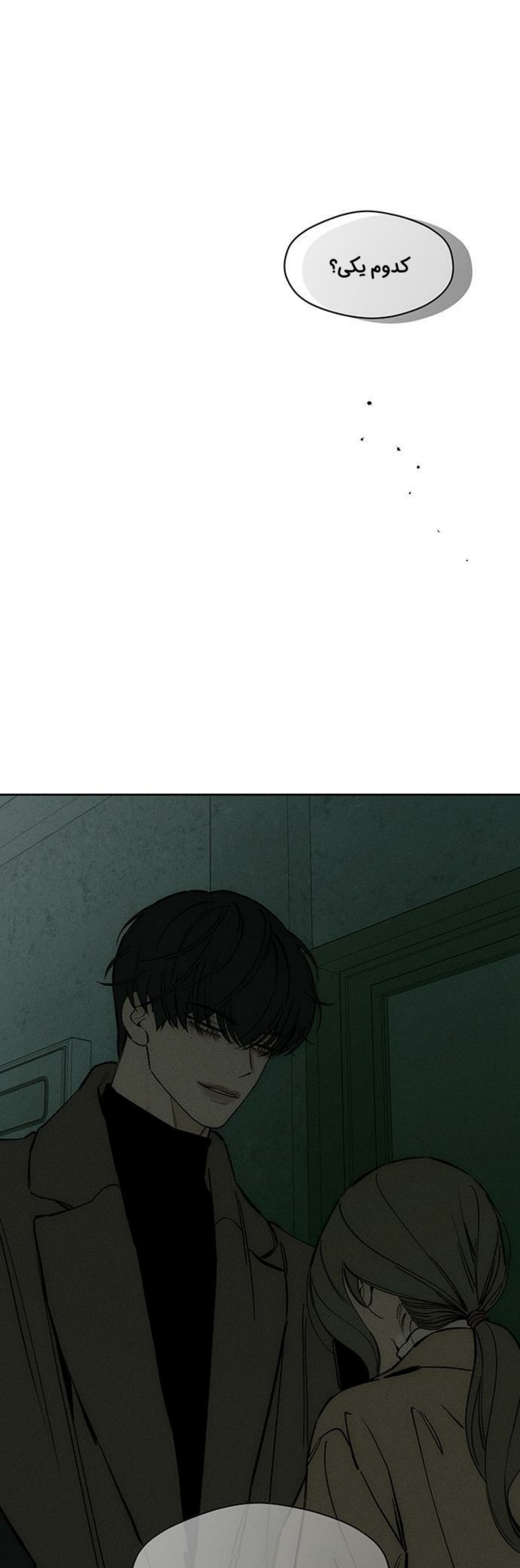


خب،

اون رو
هم تموم کن و
بعدش برو...



کدوم یکی؟



این طوری
که حرف می‌زنی، نمی‌تونم
منظورت رو بفهمم.

ه-همون
کاری که یکم پیش
گفتی.

مواد غذایی
بخریم و...

دفعه‌ی پیش تو برام
آشپزی کردی، فردا صبح
نوبت منه که برات غذا
درست کنم.

بمون این جا و
صبحونه بخور.

دفعه‌ی
پیش یه آجومایی که
می‌شناسمش،

گفتش که بچه‌ها
نمی‌دونن این دوره و زمونه چقدر خطرناکه،
می‌گفت اگه هر چی بزرگ‌تر می‌کن رو قبول
کنیم، توی بد دردمسری میفتیم.

اگه نمی‌خوای، خب
بی‌خیالش.

تک

من که هیچ
وقت نه نگفتم.

هیچ کاری
نمی‌کنی، نه؟

البته.

فکر کردی من
منصرفم...؟

هاها، باشه
قبول می‌کنم.

باد سرد داره میاد توی
خونه، بیا داخل و زود در
رو ببند.



쌔아아...

حالا که اون
داره یه آبی به دست و صورتش
میزنه، باید لباس جدیدهام رو
جمع و جور کنم.

حالا که اومدم سراین ها،
بقیه ی لباس هام رو هم
می شورم...



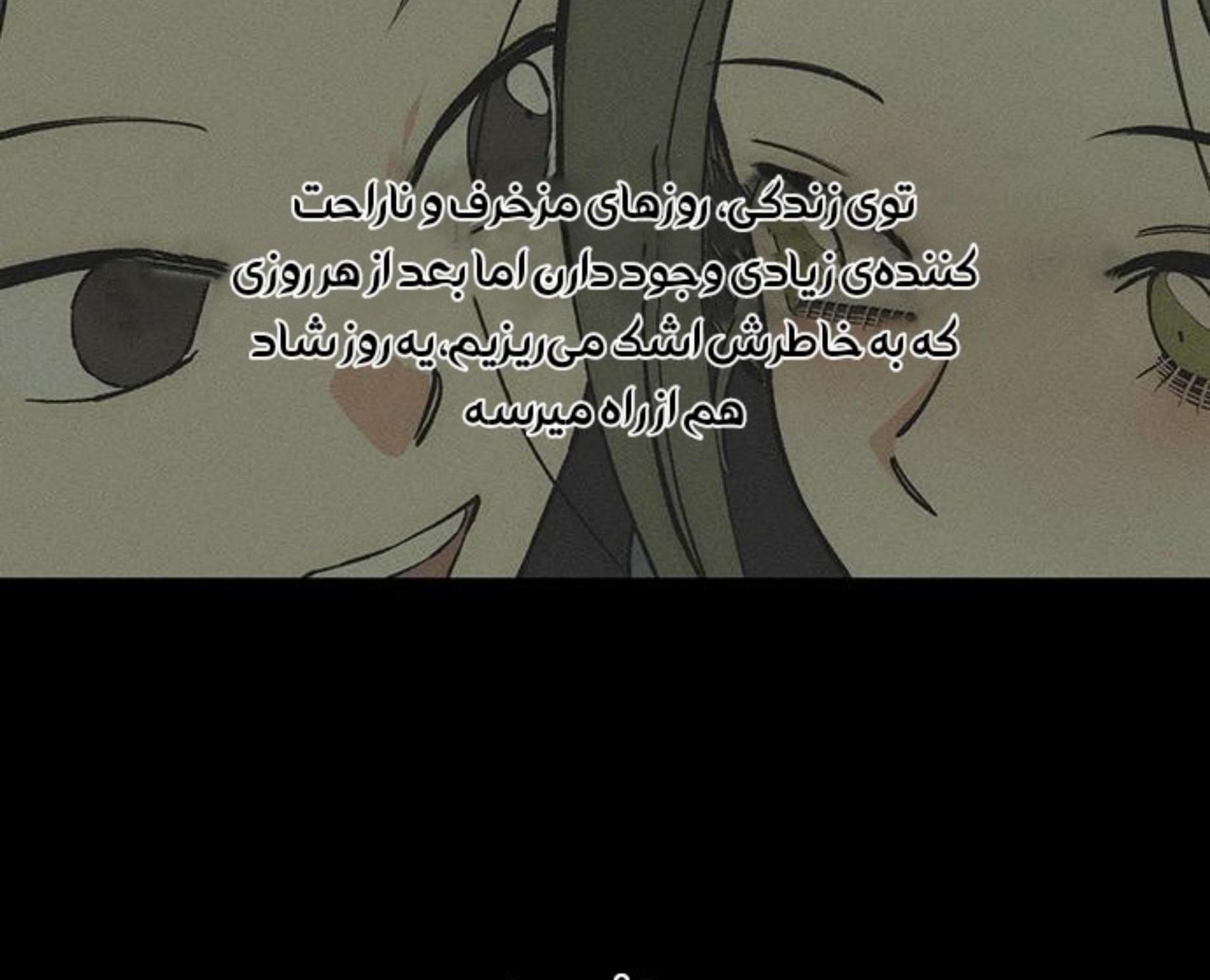
فکر کنم خیلی
خوش شانسم

همیشه شانس در
خونه م رو میزنه.



اون فروشگاه
که رفتیم، واقعا تخفیف
ویژه داشت.

به لطف همین
تخفیف، الان برای چند
سال آینده هم لباس
دارم.



توی زندگی، روزهای منخرف و ناراحت
کننده‌ی زیادی وجود دارن اما بعد از هر روزی
که به خاطرش اشک می‌ریزیم، به روز شاد
هم از راه می‌رسه

پس قوی باش، ناهه سسو.

همین‌طور که به زندگی
ادامه میدم، اتفاقات خوب
رو هم تجربه می‌کنم.



?



داری چی کار
می‌کنی؟



داشتم لباس‌هام
رو جمع می‌کردم.

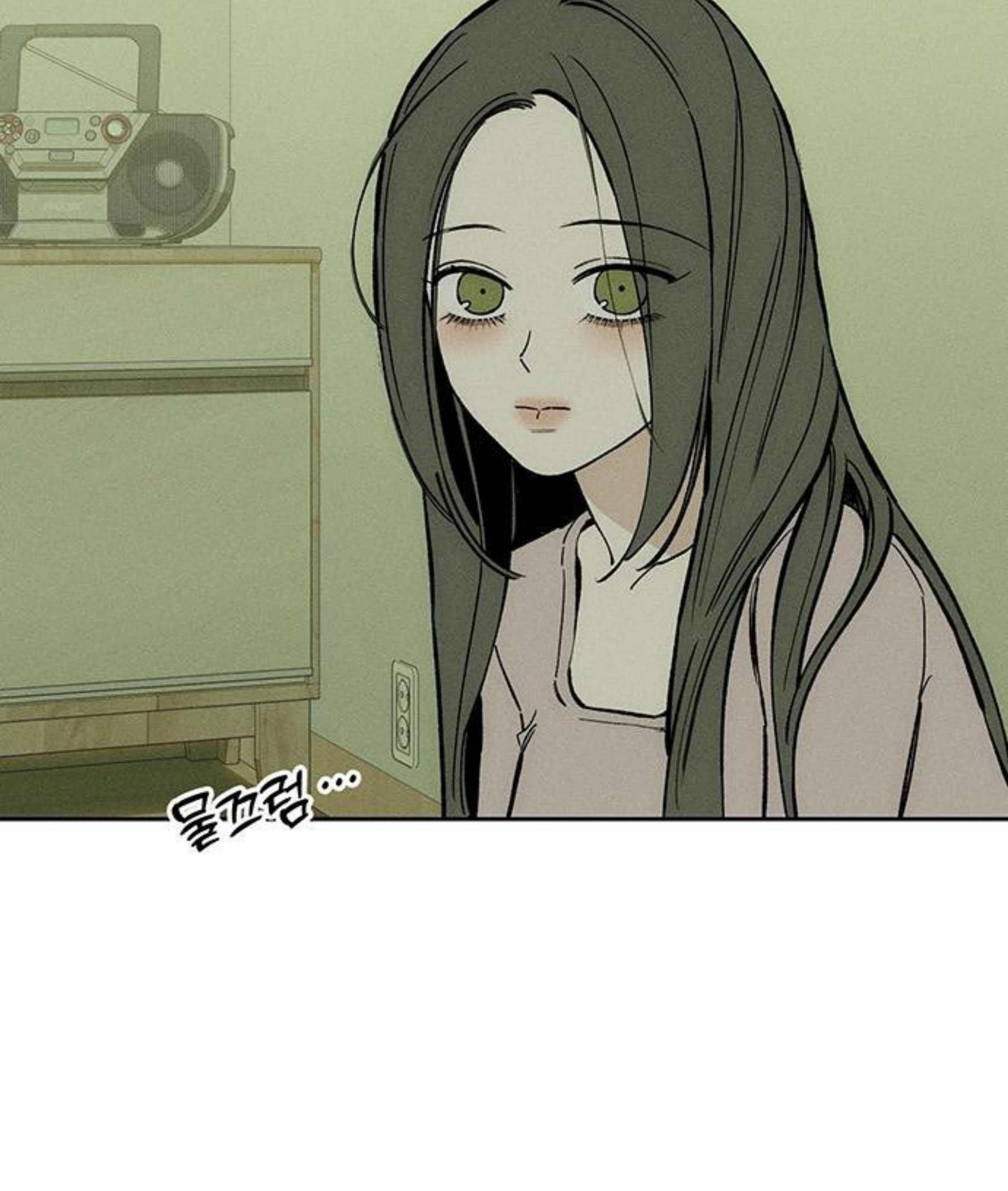
هاها، واقعا؟



بیا با همدیگه
انجامش بدیم.

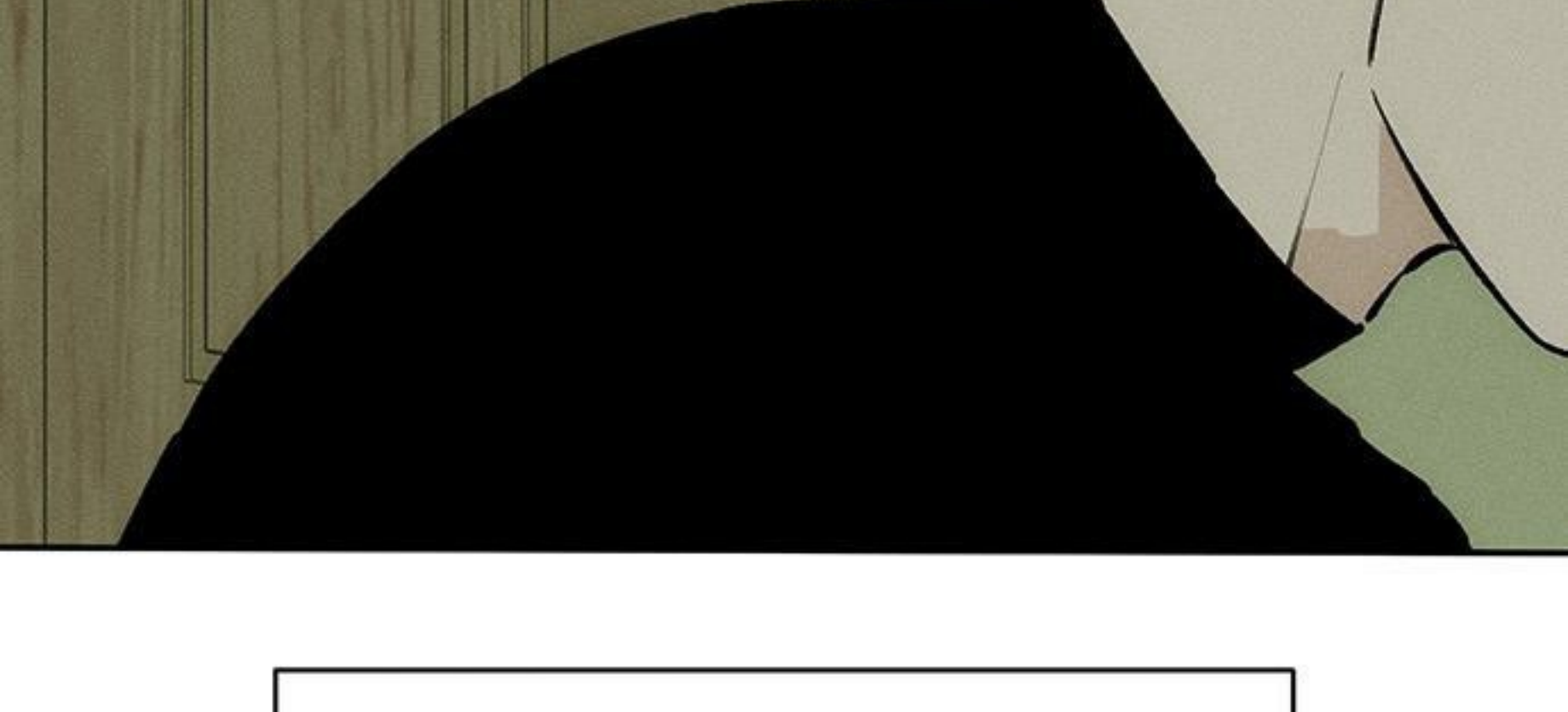
لازم نیست، تو
این‌جا مهمونی، چرا
می‌خواهی کار کنی؟

از این کارها
خوشم میاد.



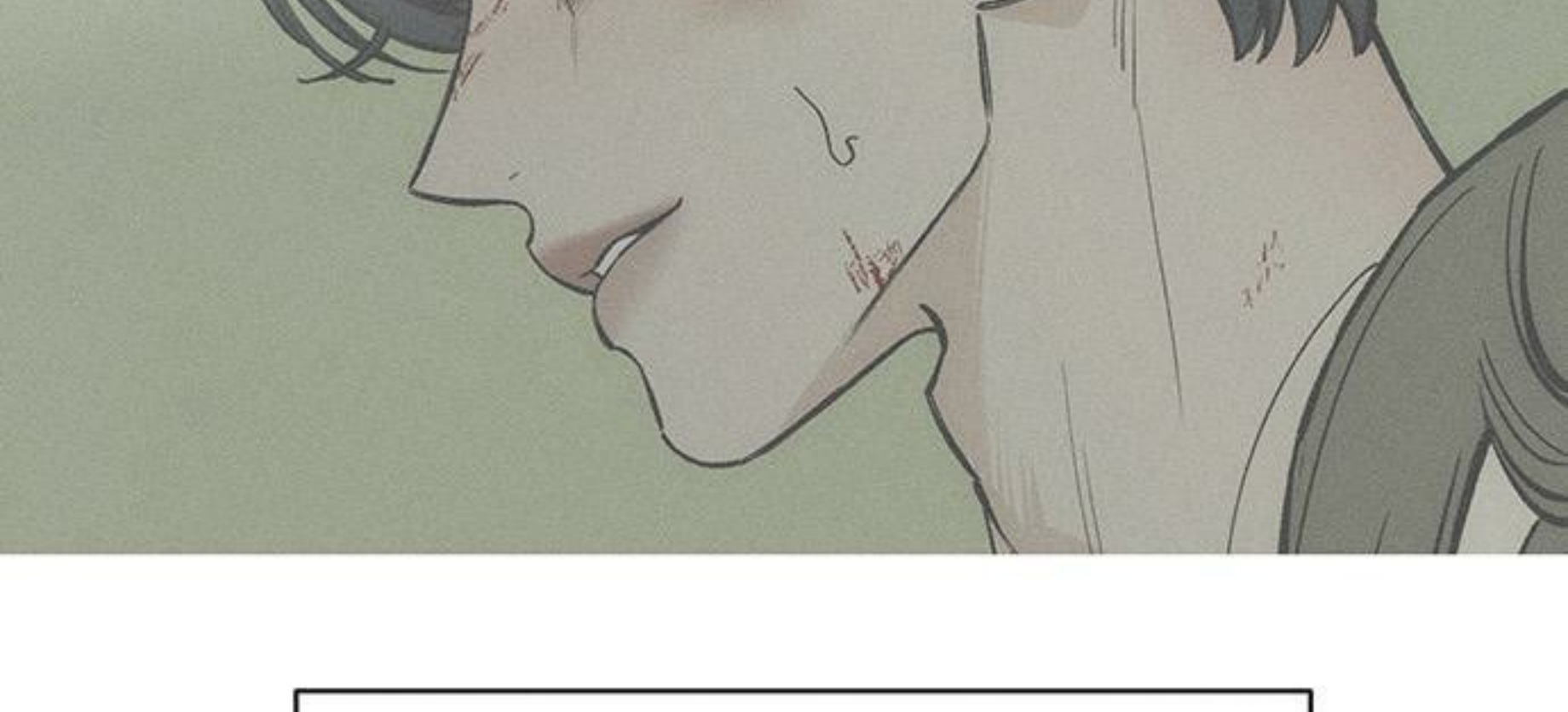
물끄러움...

هر چقدر بیشتر بهش
خیره میشم، فوق‌العاده‌تر
به نظر می‌رسه.



مهم نیست چه حرفی
می‌زنم، حالت چهره‌ت اصلاً
عوض نمیشه.

گاهی
اوقات،



نهایتاً گوش‌هات
قرمز میشن...

...نکنه فکر
می‌کنی که احساساتت از
طریق گوش‌هات منتقل
میشن؟

زاویه دید نا‌هه‌سو.



وقتی خوشحالی.



وقتی ناراحتی.



살랑...

آخه سگ هم
نیستی که...

وقتی سعی می‌کردم
احساسات رو درک کنم،
هیچی حالیم نمی‌شد.

این روزها...
فکر کنم بهتر متوجه
حس و حالت میشم.

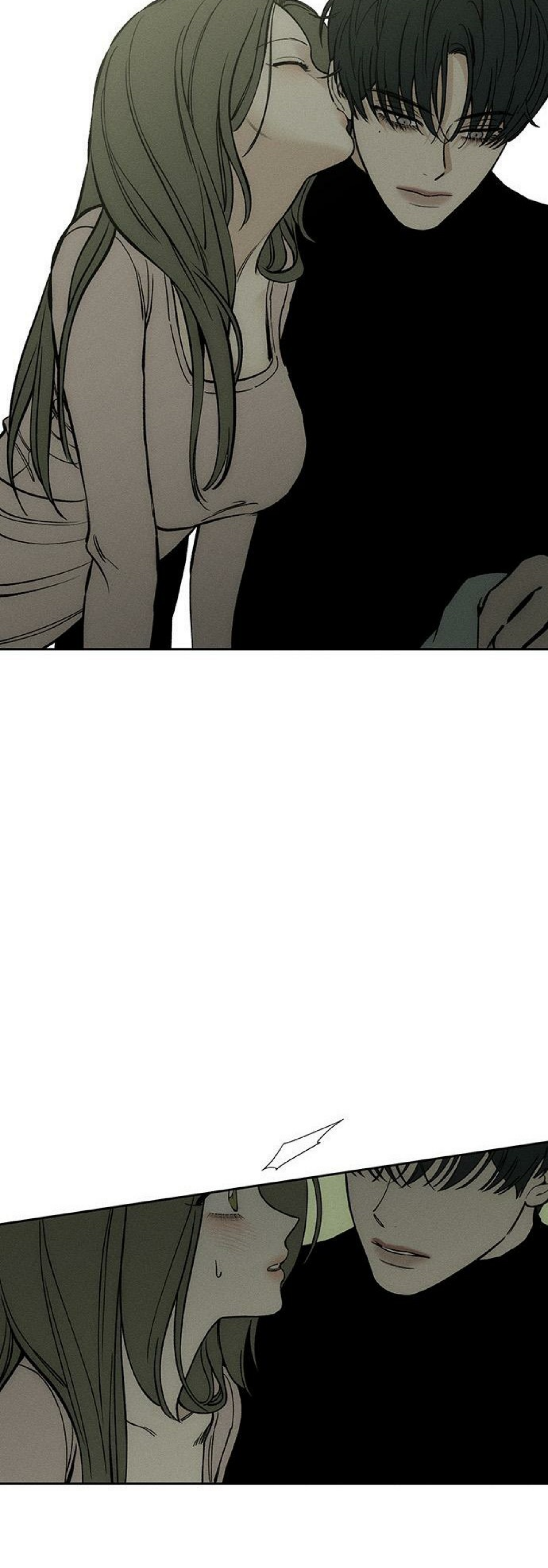
یعنی از
اون موقع تا حالا، صمیمی‌تر
شدیم...؟

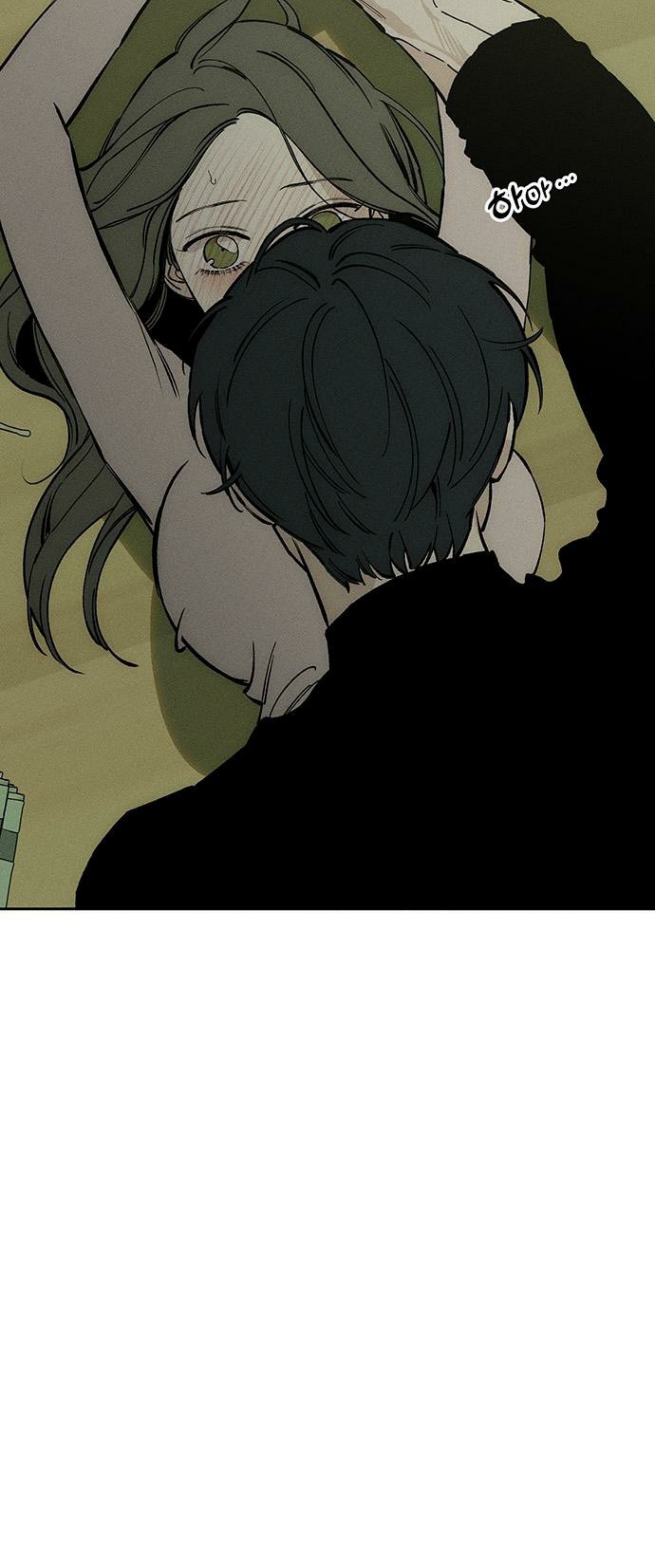
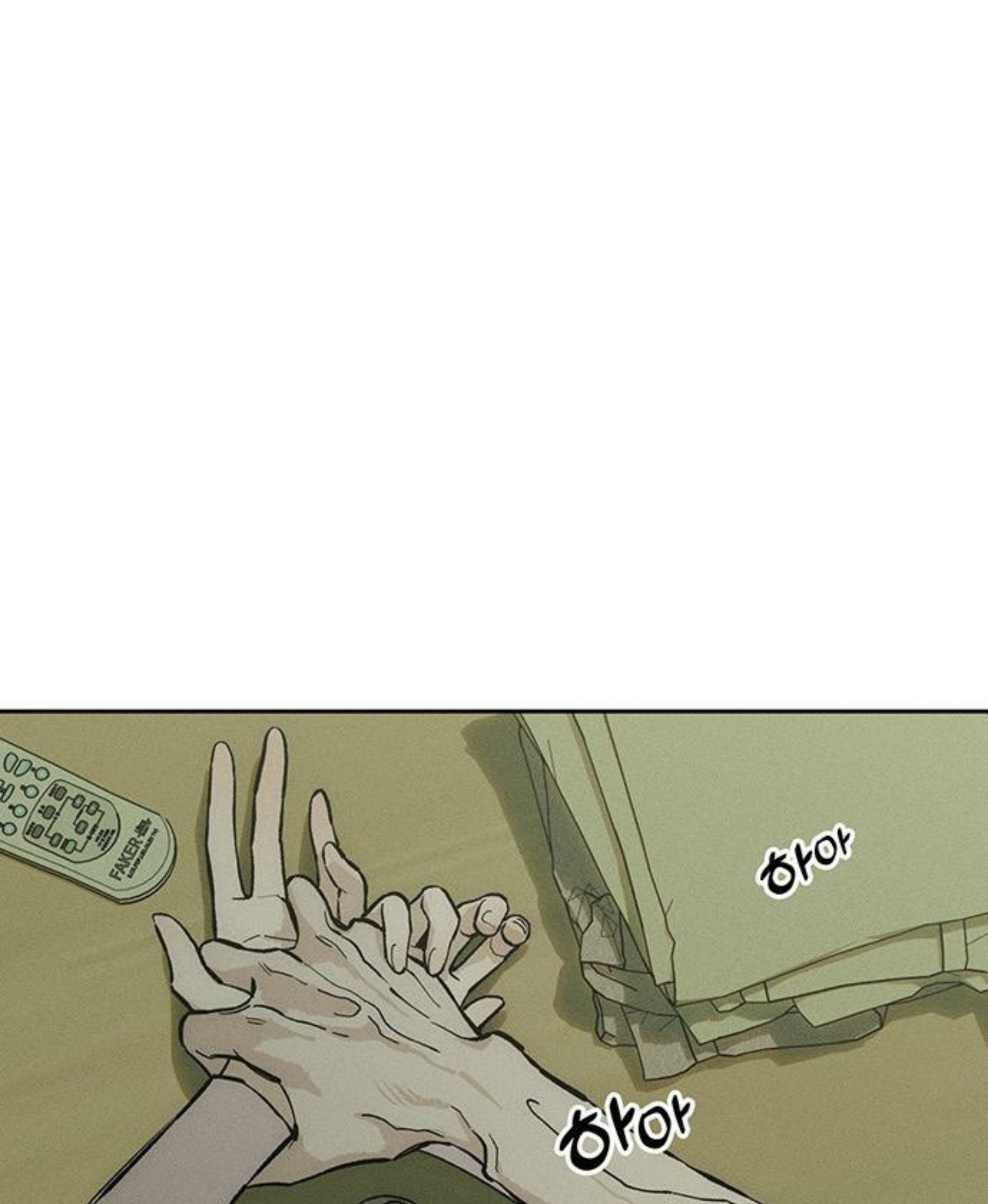
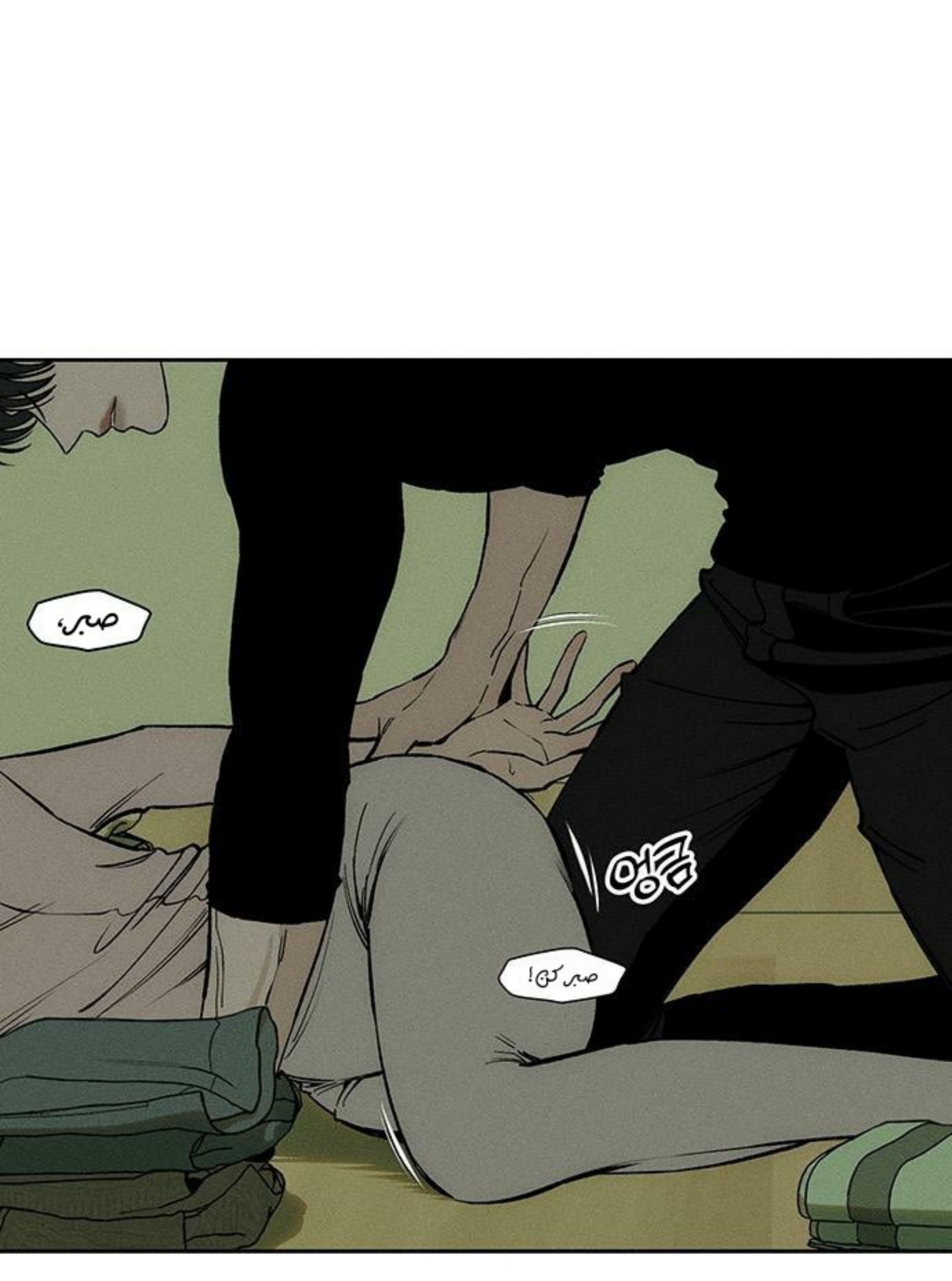
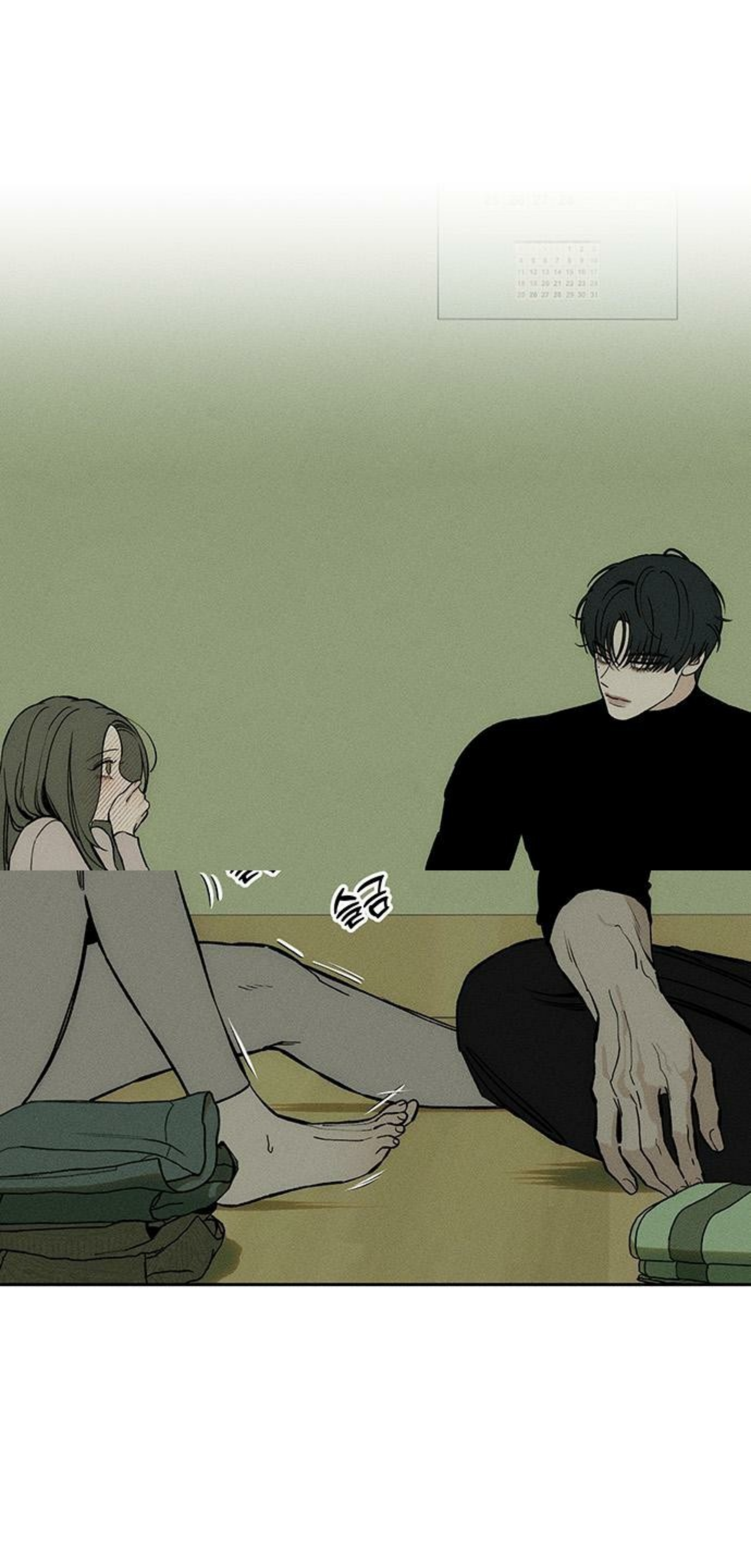
بایه صورت سرد و
خونسرد،

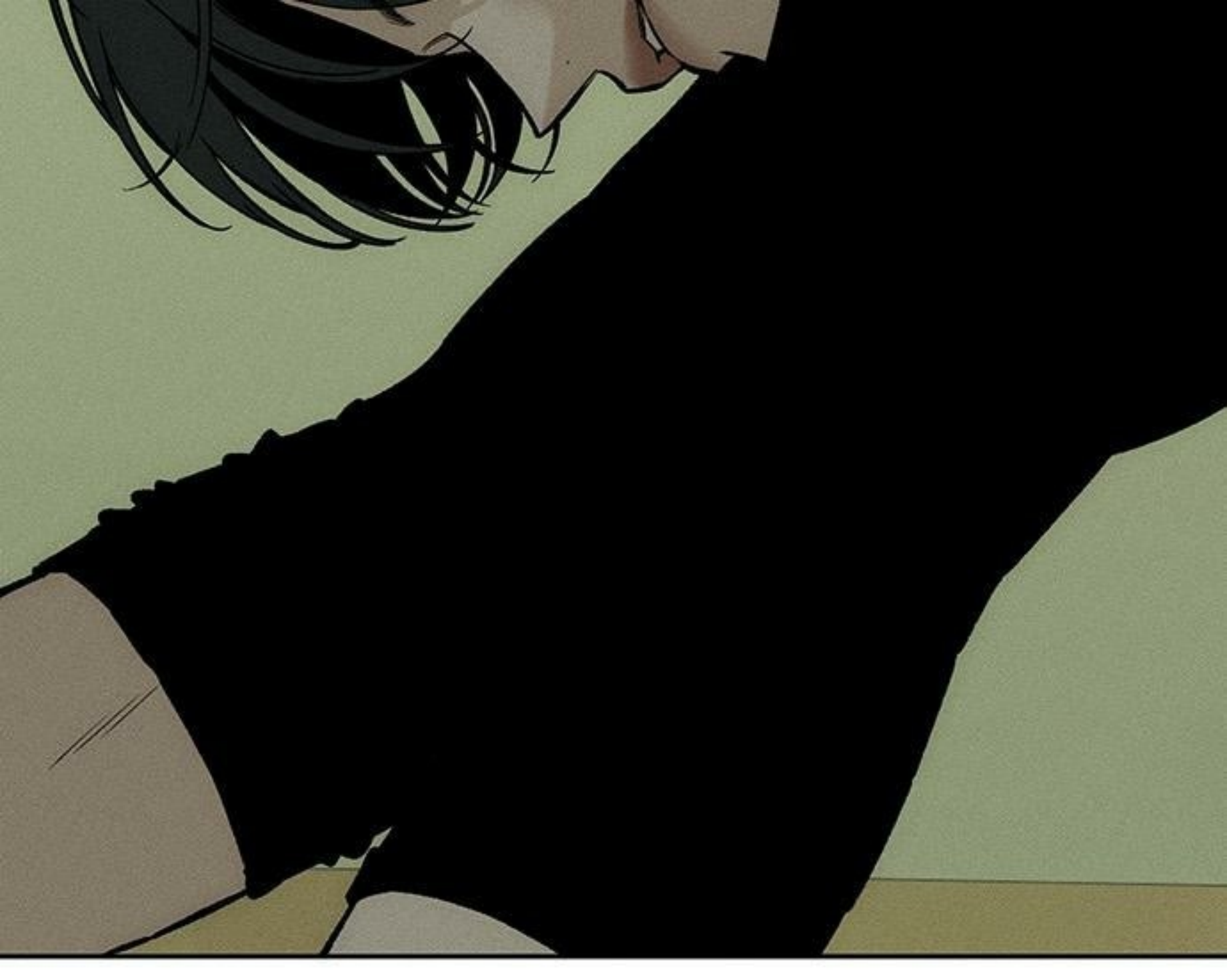
خیلی آروم و باملایمت،
احساست رو بروز میدی.

یه وقت‌هایی، یکم،

...بامزه به نظر می‌رسی...







آجومای ما،



حالا،



می‌خواه چی
کار کنه؟

ادامه دارد...

سلام

این فایلی که هم‌اکنون خوندید،
توسط تیم بزرگ تلگرامی

AOISEKAI

ترجمه و ادیت شده و برای شما
و بقیه افرادی که به مانهوا
خوندن علاقه دارن آماده
شده.

تیم آئویی سکای فقط و
فقط در تلگرام فعالیت میکند.

اگه این فایل توی رویکا، سروش،
ایتا، اینستا و بقیه پیام رسان‌های داخلی و
خارجی گذاشته شده و دارید میخونید،
بدونید بدون اجازه‌ی تیم ما گذاشته شده
و این کار دزدی محسوب میشود و به
هیچ عنوان ما راضی نیستیم.
فقط و فقط ما رو از طریق کانال تلگرامی
زیر دنبال کنید و مارو حمایت کنید:



[HTTPS://T.ME/AOISEKAI](https://t.me/AOISEKAI)